

«قرار احاله»؛ ابداعی نادرست

سیدحمید شاهچراغ*

دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، بازپرس دادرسی عمومی و انقلاب تهران

«تشریفات احاله عام و خاص به شرح مواد ۴۱۸ تا ۴۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری است، لکن احاله نیازی به صدور قرار ندارد.»

واژگان کلیدی: احاله، قرار، صلاحیت، دادرسی

متن قرار

«در خصوص گزارش پلیس علیه ع.ا. (مقیم ا.)، ر.ع. (مقیم تهران) و ا.ا. (مقیم تهران)، م.ز.ف. (مقیم تهران) دایر بر استفاده از سند مجعول به شماره ... عهده بانک صادرات و جعل؛ با عنایت به اقامت بیشتر متهمین در حوزه قضایی دیگر و فقدان شاکی خصوصی به نحوی که احاله پرونده موجب عسر و حرج وی گردد، قرار احاله پرونده از حوزه قضایی ا. به حوزه قضایی تهران مستنداً به مواد ۴۱۸ و ۴۱۹ قانون

آیین دادرسی کیفری صادر و اعلام می‌دارد. قرار صادره در صورت موافقت دادستان محترم و دیوان معظم عالی کشور قطعی است.^۱

شرح موضوع

قرار صادره در تاریخ ۱۳۹۴/۸/۲۸ به دفتر اظهارنظر دادسرا واصل و در همان تاریخ به موافقت معاون دادستان محترم شهرستان رسیده، در تاریخ ۱۳۹۴/۸/۳۰ به شماره صدرالذکر آمار شده، پرونده به تهران ارسال و به شماره بایگانی ۹۴۰۸۶۵ به شعبه ۵ بازپرسی دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۲ تهران، به تصدی نگارنده ارجاع می‌شود.

تشریفات و مقررات حاکم بر «احاله در امور کیفری» به عنوانی استثنایی بر قواعد عام صلاحیت محلی، در مورد جرائم عمومی و انقلاب و نظامی در مواد ۴۱۸ تا ۴۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ و در مورد جرائم ارتكابی توسط روحانیون در ماده ۳۰ آیین‌نامه دادسراها و دادگاه‌های ویژه روحانیت مصوب ۱۳۶۹ با اصلاحات ۱۳۸۴ آمده است. اگرچه مقنن مواد قانونی مربوط به مبحث «صلاحیت محلی» را در قانون به صورت یک‌جا نیاورد و در مواد مختلف قانون پراکنده شده باشد و مطالعه و تفسیر قانون به روش ابداعی نگارنده تحت عنوان «روش شبکه‌ای» انجام شود، این پراکنده‌گویی مقنن خللی به فهم، تدریس، تفسیر و اجرای درست قانون وارد نمی‌کند. مراد از این روش، «تفسیر کاربردی و عملی قانون با دیگر قوانین و مقررات شکلی و ماهوی حاکم بر موضوع مورد رسیدگی است.»

بدین ترتیب، برای فهم «احاله کیفری» باید مواد ۲۲ تا ۲۷ و ۱۱۶ تا ۱۲۲ و ۲۹۴ تا ۳۱۷ و ۵۷۱ تا ۶۰۲ و ۶۳۴ تا ۶۳۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی^۲ را با هم و در ارتباط ساختاری با یکدیگر، مدنظر داشته باشیم. علاوه بر این مواد قانونی، باید

۱. تصویر متن قرار همراه با متن مقاله به دبیرخانه مجله ارسال شده است. لکن جهت حفظ حرمت صادرکننده از بیان جزئیات بیشتر معذوریم.

۲. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با الحاقات ۱۳۹۳ و اصلاحات ۱۳۹۴/۳/۲۴.

مقررات حاکم بر تشکیلات و صلاحیت دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت در آیین نامه مربوط با صرف نظر از ایرادات نظری بر اعمال آن، در مقام عمل در رویه قضایی نیز مورد توجه قرار دهیم.

پرواضح است که اعمال مقررات حاکم بر احاله، مستلزم احاطه بر مقررات حاکم بر تشکیلات و صلاحیت مراجع کیفری است. زیرا «احاله کیفری» به همراه مصادیق سه گانه «صلاحیت اضافی» دو استثنای مربوط به قواعد خاص حاکم بر تعیین «صلاحیت محلی» در دادرسی کیفری هستند اما در دادرسی کیفری، شناخت موضوع و دانستن حکم قانونی آن از یک سو و نحوه تصمیم گیری یا صدور رأی در مورد آن موضوع بر اساس احکام مقرر در قانون از دیگر سو، لازم و ملزوم یکدیگرند. به نظر نگارنده، در قرار ابداعي مورد بحث در هر دو قسمت ایرادات متعدد وجود دارد که نگارنده بر آن است تا به «روش شبکه‌ای» به تحلیل آن بپردازد. لذا ابتدا تشریفات و جهات احاله در مقررات قانونی و سپس نحوه تفسیر و اجرای آن‌ها در قرار مذکور را نقد می‌کنیم.

۱- تبیین تشریفات انجام احاله کیفری

انجام احاله در امور کیفری مستلزم طی تشریفات و وجود جهات قانونی خاص می‌باشد. در ادامه در دو قسمت این تشریفات و جهات را بررسی می‌کنیم.^۱

۱-۱- احاله در دادسرا

ابتدا لازم است انواع دادرها را بشناسیم. مقنن دادرهای عمومی و انقلاب را به عنوان تنها دادرهای شهرستانی در قانون، «مرجع عمومی و عام» انجام تحقیقات مقدماتی کلیه جرائم

۱. لازم به ذکر است به هدف ارج نهادن به «تولید علم»، با تأسی از استاد دکتر حسین آقایی‌نیا (برای اطلاع ر.ک به: مقاله ایشان با عنوان «تخفیف مجازات؛ سلطنت مطلق یا مقید» در مجموعه مقالات نکوداشت استاد دکتر آشوری با عنوان: علوم جنایی (مجموعه مقالات)، چ اول، تهران: سمت، ۱۳۸۳)، نگارنده از اقدام ناپسند مرسوم که آن را «ارجاع‌تراشی» می‌نامد، خودداری نموده است. به دلیل تألیفی نبودن، این مقاله دیکته نانوشتی است که به رشته تحریر درآمده است و نگارنده مشتاقانه نقد آن را در ایمیل مجله یا ایمیل خود به انتظار می‌نشیند.

عمومی و انقلاب اشخاص حقیقی اعم از کمتر و یا مساوی یا بیشتر از ۱۸ سال تمام شمسعی و نیز اشخاص حقوقی را جز در موارد رسیدگی مستقیم (به شرح تبصره ۱ ماده ۲۸۵ و مواد ۲۹۹، ۳۰۶ و ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲) بر عهده آن قرار داده است. لازم به ذکر است دادرسیهای تخصصی به شرح ماده ۲۵ و ۲۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ زیرمجموعه دادرسی عمومی و انقلاب بوده و تحت ریاست دادستانهای شهرستان می باشد و سرپرست آنها، معاون دادستان عمومی و انقلاب شهرستان مربوط می باشند.

در این قانون، دادرسیهای نظامی به عنوان تنها دادرسیهای استانی عهده دار انجام تحقیقات مقدماتی کلیه جرائم اشخاص حقیقی اعم از کمتر و یا مساوی یا بیشتر از ۱۸ سال تمام شمسعی و نیز اشخاص حقوقی که طبق مواد ۵۹۱ (در زمان جنگ) و ۵۹۷ (در زمان صلح) در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح که در قانون به اختصار سازمان قضایی (۵۷۱) نامیده می شود، می باشند.

دادرسی دیوان عالی کشور در معیت دیوان عالی کشور است و عهده دار امور نظارتی است نه تحقیقات مقدماتی جرائم. وظایف این دادرسی که ریاست آن به عهده دادستان کل کشور است، در مواد ۲۸۸ تا ۲۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، و نیز قوانین دیگر به طور پراکنده آمده است. لذا به دو دلیل احاله در دادرسی دیوان عالی کشور منتفی است: یکی اینکه صلاحیت محلی آن کشوری است و احاله در آن سالبه به انتفای موضوع است. دیگر اینکه احاله مربوط به تحقیقات مقدماتی در دادرسی و محاکمه در دادگاه است اما این دو مورد در دادرسی دیوان عالی کشور وجود ندارد.

۱-۱-۱- احاله به دادرسی شهرستانی دیگر در یک استان

طبق ماده ۴۱۸ در مرحله تحقیقات مقدماتی «احاله پرونده از یک حوزه قضایی به حوزه قضایی دیگر یک استان، حسب مورد، به درخواست دادستان حوزه قضایی مبدأ و موافقت شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان صورت می گیرد.»

طبق تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ که از شمول مواد منسوخ قانون مذکور طبق ماده ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری خارج است: «حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان و یا نقاط معینی از شهرهای بزرگ». منتهی در حوزه قضایی بخش که دادسرا اساساً تشکیل نمی‌شود و دادگاه عمومی بخش طبق مواد ۲۹۹ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و نیز مواد نسخ نشده از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ اصلاحی ۱۳۸۱ خود مستقیماً یا به جانشینی بازپرس رسیدگی مقدماتی یا محاکماتی را حسب مورد (شمول یا عدم شمول ماده ۳۰۲ در مورد جرم ارتكابی در حوزه قضایی بخش) انجام می‌دهد. لذا مراد مقنن از «دادستان حوزه قضائی مبدأ» دادستان عمومی و انقلاب شهرستان (به نقل ماده ۲۲) یا دادستان شهرستانی (به نقل ماده ۲۵) است که قرار است با احاله، رسیدگی به پرونده از آن دادسرا سلب و به مرجع دیگر محول شود.

علت اینکه مقنن از بین شعبه دادگاه تجدیدنظر استان برخلاف دیوان عالی کشور، فقط موافقت «شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان» را شرط دانسته، آن است که این شعبه تنها شعبه‌ای است که حتماً باید «رئیس شعبه» داشته باشد و رئیس آن، طبق ماده ۷ آیین‌نامه اجرای قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳: «رئیس کل دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر... استان است...»

۱-۱-۲- احاله در دادسراهای تخصصی از جمله دادسرای ویژه نوجوانان

از آنجا که طبق ماده ۲۵ قانون آیین دادرسی کیفری: «به تشخیص رئیس قوه قضائیه، دادسراهای تخصصی از قبیل دادسرای جرائم کارکنان دولت، جرائم امنیتی، جرائم مربوط به امور پزشکی و دارویی، رایانه‌ای، اقتصادی و حقوق شهروندی زیر نظر دادسرای شهرستان

۱. به جای نقطه‌چین‌ها در متن آیین‌نامه دادگاه «کیفری استان» آمده بود که قبلاً طبق تبصره ۲ ماده ۲۰ همان قانون اصلاحی ۱۳۸۱ (که تبصره‌های الحاقی این ماده با ماده ۵۷۰ ق.آ.د.ک. ۹۲ کلاً نسخ صریح شد) شعبه‌ای از دادگاه تجدیدنظر استان بود اما الان بجای آن طبق تبصره ۳ ماده ۲۹۶ ق.آ.د.ک. ۹۲ دادگاه کیفری یک در شهرستان‌ها تشکیل می‌شود. لذا این قسمت از آیین‌نامه اجرایی نسخ ضمنی می‌شود و نگارنده آن را حذف نموده است.

تشکیل می‌شود.» طبق ماده ۲۲ همان قانون مراد مقنن از دادسرای شهرستان «دادسرای عمومی و انقلاب» است که ریاست آن طبق ماده ۲۳ قانون مذکور با دادستان عمومی و انقلاب شهرستان یا دادستان شهرستان یا دادستان حوزه قضایی شهرستان است. دادسرای ویژه نوجوانان طبق ماده ۲۸۵ یکی از مصادیق دادسراهای تخصصی در ماده ۲۵ است. به تصریح مقنن، سرپرستان دادسراهای تخصصی، معاون دادستان شهرستان هستند و تشریفات احاله در این دادسراهای تخصصی به شرح فوق اعمال می‌شود.

۱-۱-۳- احاله به دادسرای شهرستانی در استان دیگر

طبق ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری در مرحله تحقیقات مقدماتی «احاله پرونده از حوزه قضایی یک استان به استان دیگر به درخواست دادستان حوزه قضایی مبدأ و موافقت دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد.» ملاحظه می‌شود که در مورد «دیوان عالی کشور» برخلاف دادگاه تجدیدنظر استان، موافقت «شعبه اول» شرط نشده است و هر شعبه‌ای از دیوان عالی کشور می‌تواند این موافقت را انجام دهد.

لازم به ذکر است رئیس دیوان عالی کشور نیز رئیس شعبه اول دیوان عالی کشور است، منتهی این مهم در ماده ۳۷ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری (یک و دو) و شعب دیوان عالی کشور مصوب ۱۳۶۸ آمده بود که مقرر می‌داشت: «شعب دیوان عالی کشور به حسب مقدار نیاز متعدد خواهد بود و ریاست دیوان عالی کشور به عهده رئیس شعبه اول است و پرونده‌ها به دستور او به شعب دیگر ارجاع می‌شود و می‌تواند اختیارات خود را در خصوص ارجاع پرونده‌ها و ریاست هیأت عمومی به رئیس یکی از شعب دیگر و یا معاون قضایی خود محول نماید.» در زمان تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳ تشکیلات دیوان عالی کشور طبق قانون فوق مستقر بود و لذا این قانون، در این خصوص ساکت است. اکنون در ماده ۶۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ (الحاقی ۱۳۹۳) قانون صدرالذکر نسخ صریح شد و مقنن فراموش کرده که بحث تعیین ریاست دیوان عالی را در قانون جدید بیاورد با وجود آن که در مواردی همچون ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به ریاست دیوان

عالی کشور اشاره نموده است. به هر حال، رویه همان است که در ماده ۳۷ قانون منسوخ ۱۳۶۸ آمده است.

۱-۱-۴- احاله در دادسراهای نظامی استان

با توجه به مواد ۲۲ و ۵۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری، تشکیلات سازمان قضایی (که طبق ماده ۵۷۱ شامل دادسرا و دادگاه‌های نظامی در هر استان می‌باشد) استانی است. لذا در سازمان قضایی احاله درون استانی نداریم. به همین خاطر مقنن در تبصره ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «در مورد جرائم در صلاحیت سازمان قضائی نیروهای مسلح، احاله حسب مورد به درخواست دادستان نظامی استان با موافقت رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح انجام می‌شود.»

شناسایی دادستان نظامی که طبق ماده ۲۲ و ۵۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری ناظر بر ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری ریاست دادسرای نظامی استان را برعهده دارد، ساده است. اما برای شناسایی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح باید به «روش شبکه‌ای» قانون را مطالعه و عمل کنیم.

نخست باید بدانیم هر جا مقنن در قانون از عبارت «سازمان قضایی» یا «سازمان قضایی نیروهای مسلح» بدون قید «استان» استفاده می‌کند، منظور آن «سازمان قضایی نیروهای مسلح» یا «سازمان قضایی» کل کشور است نه یک استان خاص. لذا هر جا مقنن سازمان قضایی استان‌ها را مدنظر داشته باشد از عبارت «سازمان قضایی نیروهای مسلح استان» یا «سازمان قضایی استان» استفاده می‌کند.

باید بدانیم که طبق ماده ۵۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری: «رئیس سازمان قضائی استان، رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر نظامی است...» و طبق ماده ۵۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری: «رئیس سازمان قضائی علاوه بر ریاست اداری و نظارت بر کلیه سازمان‌های قضائی استان‌ها، ریاست شعبه اول دادگاه تجدیدنظر نظامی استان تهران را نیز بر عهده دارد...» به عبارت ساده، رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر نظامی استان تهران، طبق ماده ۵۷۹، رئیس

سازمان قضایی (نیروهای مسلح) استان تهران است و طبق ماده ۵۷۳ رئیس سازمان قضایی (نیروهای مسلح) در کل کشور هم هست.

۱-۱-۵- احاله در دادسراهای نظامی نواحی

طبق ۲۵ و ۲۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری دادسراهای تخصصی زیر نظر دادسراهای شهرستان یعنی دادسراهای عمومی و انقلاب تشکیل می‌شوند و اگرچه تشکیل آن‌ها در دادسرای نظامی طبق مواد ۵۶۸ و ۶۴۸ ناظر بر ماده ۲۵ ممکن، بلکه طبق ماده ۵۶۶ یک تکلیف قانونی به نظرمی‌آید، باید بدانیم «دادسرای نظامی ناحیه»، یک دادسرای تخصصی نظامی است که طبق ماده ۵۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری: «... در شهرستان‌ها در صورت نیاز، دادسرای نظامی ناحیه تشکیل می‌شود. حوزه قضائی دادسرای نظامی نواحی به تشخیص رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شود.»

با این وجود، اگرچه دادسرای نظامی ناحیه یک دادسرای شهرستانی است؛ اولاً حوزه قضایی آن الزاماً شهرستانی نیست و ثانیاً برخلاف تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، به جای قانون و تقسیمات کشوری، تعیین حوزه قضایی این دادسرا به تصریح مقنن، با «تشخیص رئیس قوه قضائیه» است. ثالثاً زیرمجموعه دادسرای نظامی استان است نه دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان. رابعاً طبق تبصره ۲ ماده ۵۷۸: «رئیس دادسرای نظامی ناحیه که معاون دادستان نظامی مرکز استان است، علاوه بر نظارت قضائی، بر امور اداری نیز ریاست دارد.» خامساً طبق ماده ۵۸۰ برخلاف دادسراهای تخصصی: «در صورت نیاز به تشخیص رئیس قوه قضائیه، یک یا چند شعبه از دادگاه‌های نظامی استان در دادسرای نواحی موضوع ماده (۵۷۸) این قانون مستقر می‌شود.»

حال باید بدانیم که اگر در شهرستانی مانند تهران، چندین دادسرای تخصصی و یا در سازمان قضایی استانی دو یا چند دادسرای نظامی ناحیه تشکیل شود و بخواهیم پرونده را بین آن‌ها جابجا کنیم، از شمول مقررات حاکم بر احاله خارج است؛ زیرا این نوع «جابجایی» در مورد دادسراهای تخصصی در یک شهرستان و در مورد دادسراهای نظامی در یک استان

انجام می‌شود. در حالی که طبق ماده ۴۱۸ در مورد دادسراهای عمومی و انقلاب، «احاله» باید از یک شهرستان به شهرستان دیگری در همان استان یا در استان دیگر انجام شود و طبق تبصره همین ماده، «احاله» در سازمان قضایی باید از استانی به استان دیگر انجام شود و مقنن جابجایی‌های درون حوزه‌ای، را احاله نمی‌داند و ما نیز تابع این نظر هستیم.

آخرین نکته این است که اگر بخواهیم پرونده‌ای را از دادسرای نظامی ناحیه در استانی به دادسرای نظامی استان دیگری احاله کنیم، باید طبق آنچه بیان شد اقدام شود؛ یعنی طبق تبصره ماده ۴۱۸. اما رسیدگی تخصصی یک امر اداری و نوعی تقسیم کار است و حل اختلاف در رسیدگی‌های تخصصی با مقام ارجاع است نه مرجع عالی حل اختلاف. زیرا ریاست دادستان شهرستان بر دادسراهای تخصصی شهرستان و ریاست دادستان نظامی استان بر دادستان‌های نواحی در مواد ۲۵ و ۲۸۵ و تبصره ۱ و ۲ ماده ۵۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مورد تأکید مقنن است و این تغییر ارجاع در امور تخصصی به تشخیص دادستان در دادسراهای تخصصی به شرح فوق، یکی از مصادیق قانونی مقرر در ماده ۳۳۹ است. به عبارت دیگر، اصولاً هر جا امکان اختلاف در صلاحیت منتفی است، احاله نیز منتفی است.

۱-۱-۶- احاله در دادسراهای ویژه روحانیت

دادسرای ویژه روحانیت در همه چیز ویژه است؛ از جمله در تشکیلات، صلاحیت و احاله. از حیث تشکیلات و صلاحیت دو مورد از ویژگی‌های منحصر به فرد آن، یکی نداشتن بازپرس به عنوان مقام تحقیق است (ماده ۶) و دیگری این که، حوزه قضایی آن نه شهرستانی است نه استانی، بلکه با تسامح، چند استانی است (ماده ۹). دیگر ویژگی منحصر به فرد این دادسرا هم در مورد احاله است که هیچ ترتیب و آدابی ندارد و قائم به شخص دادستان منصوب است. ماده ۳۰ آیین‌نامه دادسراها و دادگاه‌های ویژه روحانیت در مورد احاله می‌گوید: «احاله پرونده از حوزه‌ای به حوزه قضایی دیگر در اختیار دادستان منصوب خواهد بود.» حوزه‌های قضایی در دادسرا و دادگاه‌های ویژه روحانیت به شرح ماده ۹ آیین‌نامه دادسراها و دادگاه‌های ویژه روحانیت، ۱۱ حوزه است. غیر از حوزه قم که همراه با شهرستان

کاشان از استان اصفهان است، بقیه تشکیلات داسرا و دادگاه‌های ویژه روحانیت چند استانی است و فقط در شهرستان‌های مرکز استان به شرح آن ماده تشکیل می‌شود. طبق ماده ۳: «دادستان ویژه روحانیت توسط مقام معظم رهبری منصوب خواهد شد.» که طبق ماده ۴ همین آیین‌نامه: «مسئولیت، ریاست و نظارت همه داسراها به عهده دادستان منصوب خواهد بود.»

۱-۲- احاله در دادگاه کیفری بدوی

طبق تعریف مقنن در ماده ۲۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری: «دادگاه‌های کیفری به دادگاه کیفری یک، دادگاه کیفری دو، دادگاه انقلاب، دادگاه اطفال و نوجوانان و دادگاه‌های نظامی تقسیم می‌شود.» طبق ماده ۵۸۲: «دادگاه‌های نظامی که به موجب این قانون تشکیل می‌شوند، عبارت‌اند از: الف - دادگاه نظامی دو. ب - دادگاه نظامی یک. پ - دادگاه تجدیدنظر نظامی. ت - دادگاه نظامی دو زمان جنگ. ث - دادگاه نظامی یک زمان جنگ. ج - دادگاه تجدیدنظر نظامی زمان جنگ.»

خصوصیت ممتاز «روش شبکه‌ای» آن است که بلافاصله از ارتباط مواد قانونی مرتبط با هم متوجه نقاط قوت و ضعف قانون و مقنن می‌شوید. یکی همین ماده ۲۹۴ است که اولاً با نگفتن قید «در این قانون» دادگاه‌های ویژه روحانیت را بدون دلیل از عداد دلایل کیفری خارج نموده است. ثانیاً با توجه به «عمومی» بودن دادگاه بخش و علیرغم صلاحیت رسیدگی آن به جرائم در صلاحیت دادگاه کیفری دو (ماده ۲۹۹ و ۳۳۶) به درستی آن را یک دادگاه «کیفری» قلمداد نموده است. زیرا این دادگاه هم مصداق چهارم از مراجع «عمومی و عام» است که به سه مورد دیگر آن‌ها پیش‌تر در همین مقاله اشاره شد. ثالثاً دیوان عالی کشور (ماده ۴۶۲) دادگاه تجدیدنظر استان (ماده ۴۲۶)، دادگاه تجدیدنظر ویژه اطفال و نوجوانان (ماده ۴۴۴) نیز از مراجع قضایی کیفری «عمومی و عام» هستند و به درستی جزء دادگاه‌های «کیفری» نیامده‌اند، اما دادگاه تجدیدنظر نظامی (ماده ۶۳۴) یک دادگاه کیفری اختصاصی منتهی درجه ۲ است. رابعاً دادگاه تجدیدنظر ویژه روحانیت هم یک دادگاه کیفری اختصاصی درجه ۲ است که به دلیل صدرالذکر عدم اشاره به آن در این ماده، نادرست است.

حال با دانستن این مقدمه و شناخت دادگاه‌های کیفری که احاله در آن‌ها انجام می‌شود، به سراغ تشریح حکم موضوع در قانون و مقررات حاکم بر دادرسی کیفری ایران می‌رویم. لازم به ذکر است در آیین دادرسی کیفری مراد از «مراجع قضایی عمومی و عام» مراجعی هستند که علاوه بر رسیدگی به دعوای عمومی ناشی از جرائمی که در صلاحیت مراجع کیفری عمومی است؛ به دعوای عمومی ناشی از جرائمی که در صلاحیت مراجع کیفری اختصاصی است نیز رسیدگی می‌کنند. علاوه بر این، غیر از دادرسی عمومی و انقلاب، سه مرجع دیگر، به دعوای غیر کیفری نیز رسیدگی می‌کردند. حدود این نوع از صلاحیت‌های عام مراجع عمومی، در دیوان عالی از همه بیشتر و در دادرسی عمومی و انقلاب از همه کمتر است. در دادگاه‌های اختصاصی، صلاحیت عام نداریم و هیچ مرجع اختصاصی به غیر آنچه که صلاحیت دارد، به دعوای عمومی جرم دیگری رسیدگی نمی‌کند و ما مرجع کیفری اختصاصی و عام نداریم.^۱

۱-۲-۱- احاله در دادگاه‌های بدوی غیرنظامی در یک استان

طبق ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری و در مرحله محاکمه کیفری درجه یک یا بدوی: «احاله پرونده از یک حوزه قضایی به حوزه قضایی دیگر یک استان، به درخواست رئیس حوزه قضایی مبدأ و موافقت شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان ... صورت می‌گیرد.» همان‌طور که تصریح شد در تعریف مقنن، حوزه قضایی عبارت است از بخش و شهرستان. لذا رئیس حوزه قضایی یا رئیس حوزه قضایی بخش است یا رئیس حوزه قضایی شهرستان. برای شناسایی این مقامات باید ادامه ماده ۷ آیین‌نامه اجرای قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ را مطالعه نمایید: «... رئیس شعبه اول دادگاه

۱. برای شناخت حدود صلاحیت عام هر یک از این مراجع چهار گانه ر.ک:

شاهچراغ، سید حمید، آیین دادرسی کیفری ۲ (تقریرات درسی)، تدوین اکبر سلمانی‌پور، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، نیمسال اول سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۵، صص ۷۷ و ۷۸.

عمومی شهرستان مرکز استان، رئیس کل دادگاه‌های آن شهرستان خواهد بود. در غیر مرکز استان رئیس شعبه اول دادگاه عمومی، رئیس دادگستری آن شهرستان است و بر دادگاه‌ها و دادرهای مربوط و همچنین دادگاه‌های مستقر در بخش، نظارت و ریاست اداری دارد.^۱ در صورت تعدد شعب دادگاه‌های عمومی در حوزه قضایی مستقر در مرکز بخش، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی بر شعب دیگر نظارت و ریاست اداری خواهد داشت.»

۱-۲-۲-۱- احاله در دادگاه‌های بدوی غیرنظامی از استانی به استان دیگر

طبق ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری و در مرحله محاکمه کیفری درجه یک یا بدوی: «احاله پرونده از حوزه قضایی..... یک استان به استان دیگر به تقاضای رئیس حوزه قضایی مبدأ و موافقت دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد.» نکته مهم این است که با توجه به اینکه احاله استثنایی بر صلاحیت محلی است، در انجام آن باید صلاحیت ذاتی و به تبع آن صلاحیت نسبی را رعایت نمود. برای مثال نمی‌توان با استناد به مواد ۴۱۸ تا ۴۲۰ پرونده را از دادگاه کیفری یک یا دو به دادگاه انقلاب یا نظامی یا ویژه روحانیت احاله نمود.

اما باید توجه داشت با عنایت به «عمومی و عام» بودن دادگاه عمومی بخش، احاله پرونده از دادگاه عمومی بخش به دادگاه کیفری دو و دادگاه اطفال و نوجوانان در مرحله رسیدگی محاکماتی و نیز احاله پرونده از دادگاه عمومی بخش به دادرای عمومی و انقلاب (یا دادرهای تخصصی زیرمجموعه آن از جمله دادرای ویژه نوجوانان) در مرحله رسیدگی مقدماتی بلامانع است. سایر تشریفات احاله در این مرحله مانند احاله در مرحله تحقیقات مقدماتی دادراست.

۱-۲-۳-۱- احاله در دادگاه‌های بدوی نظامی

تشریفات احاله در دادگاه‌های نظامی همانند احاله در دادرهای نظامی به شرح بحث قبلی این مقاله است؛ با این تفاوت که درخواست احاله در این مقطع با رئیس سازمان قضایی

۱. این جمله از ماده با توجه به ماده ۲۷ ق.آ.د.ک. ۹۲ الآن نسخ ضمنی شده است. به‌رحال برای شناخت رئیس حوزه قضایی و رئیس کل دادگستری استان این ماده به قوت خود باقی است.

استان است نه دادستان نظامی. در تبصره ماده ۴۱۸ در این خصوص می‌بینیم که در مرحله محاکمه «در مورد جرائم در صلاحیت سازمان قضائی نیروهای مسلح، احاله به درخواست رئیس سازمان قضائی استان با موافقت رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح انجام می‌شود.» نکته جالب اینجاست که در مورد احاله از دادگاه‌های نظامی استان تهران به دیگر استان‌ها مقام درخواست‌کننده، رئیس سازمان قضایی استان تهران یعنی رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر نظامی استان تهران (ماده ۵۷۹) است و مقام موافقت‌کننده نیز طبق تبصره مذکور، همین مقام است که طبق ماده ۵۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح در کل کشور هم هست.

به عبارت دیگر در اینجا همانند ماده ۳۰ آیین‌نامه دادرسی و دادگاه‌های ویژه روحانیت احاله به تشخیص «رئیس سازمان قضایی» است و بس. البته این تفاوت با ماده ۳۰ آیین‌نامه دادرسی و دادگاه‌های ویژه روحانیت هنوز باقی است که در دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت، چه در مرحله دادرسی و چه در مرحله دادگاه، احاله به تشخیص یک مقام یعنی دادستان منصوب است اما در سازمان قضایی، فقط احاله بین دادگاه‌های نظامی این‌گونه است. قبلاً این نکته مرور شد که درخواست دادستان نظامی و موافقت رئیس سازمان قضایی شرط است که یک مقام نیستند.

۱-۳-۱- احاله در مراجع رسیدگی کیفری درجه دو

مقنن از رسیدگی درجه دو کیفری با عنوان «اعتراض به آراء» در بخش چهارم قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ یاد و در آن مقررات حاکم بر دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور را بیان می‌کند.

۱-۳-۱-۱- احاله در دیوان عالی کشور

دیوان عالی کشور به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی عمومی و عام رسیدگی درجه ۲ در دادرسی کیفری مرجع فرجام‌خواهی از آرای کلیه دادگاه بدوی است که صلاحیت آنها تابعی از شمول ماده ۳۰۲ است. (ماده ۴۲۶ و ۴۲۸ و ۶۳۳۴ و ۶۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری)

با توجه به اینکه صلاحیت محلی این مرجع عالی، همان‌طور که در عنوان آن آمده است، کشوری است. لذا در قلمرو صلاحیت محلی این مرجع، احاله پرونده از حوزه‌ای به حوزه دیگر قابل تصور نیست چون با تسامح، حوزه قضایی دیوان عالی، کل کشور است و همان‌طور که قبلاً تصریح شد، احاله در درون یک حوزه منتفی است.

۱-۴-۱- احاله در دادگاه‌های تجدیدنظر

در حال حاضر در دادرسی کیفری، چهار نوع دادگاه تجدیدنظر مستقر است که ذیلاً شرح آن می‌آید:

۱-۴-۱-۱- احاله در دادگاه تجدیدنظر استان

با توجه به اطلاق عبارت مقنن در ماده ۴۱۸ «در هر مرحله از رسیدگی کیفری» مرحله رسیدگی به اعتراض به آرای دادگاه‌های کیفری که جرم مورد رسیدگی آنها از شمول ماده ۳۰۲ خارج است (ماده ۴۲۶)، یک مرحله از رسیدگی است و اگرچه چنین امری معمول نیست و نگارنده تاکنون موردی از آن را مشاهده یا استماع ننموده است، انجام آن از نظر قانونی بلامانع است؛ مگر این که گفته شود، در قانون درخواست احاله باید از سوی دادستان یا رئیس حوزه قضایی باشد حوزه قضایی به تعریف مقنن در تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ به‌طور انحصاری عبارت است از حوزه قضایی بخش و شهرستان و نه استان. لذا درخواست احاله باید در مرحله بدوی و در زمان رسیدگی مقدماتی دادرسی و یا رسیدگی محاکماتی دادگاه بدوی انجام شود.

حقیقت آن است که با اصلاح بند ۳ ماده ۴۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری (که شاید بتوان آن را یکی از بدترین مقررات این قانون در بعد عملی دانست)^۱ و لزوم رسیدگی ماهوی در دادگاه تجدیدنظر استان در اغلب موارد، تحقق جهات احاله در این مرحله نیز متصور است و با تمسک به ماده ۶ آیین‌نامه اجرای قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب

۱. موجودی شعب کیفری دادگاه تجدیدنظر استان قبل از اجرای این بند، با اجرای آن به ده‌ها برابر افزایش و وقت‌های رسیدگی از الان برای سال ۱۳۹۷ تعیین می‌شود.

مصوب ۱۳۷۳ که می‌گوید: «حوزه قضائی بخش، شهرستان و استان با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری خواهد بود»، می‌توانیم با تسامح از حوزه قضایی استان هم نام ببریم. علت تسامح هم آن است که در تعریف مقنن در تبصره مذکور نامی از استان و کشور برده نشده است و شاید به جهت بداهت امر بوده باشد و به هر حال یک اشکال است.

در این حالت باید به این امر قائل شد که با درخواست رئیس کل دادگستری استان به عنوان رئیس دادگاه‌های تجدیدنظر طبق ماده ۷ آیین‌نامه مذکور و موافقت دیوان عالی کشور طبق ماده ۴۱۸، احاله پرونده از دادگاه تجدیدنظر استانی به استان دیگر بلامانع است.

۱-۴-۲- احاله در دادگاه تجدیدنظر ویژه اطفال و نوجوانان

این دادگاه به تصریح ماده ۴۴۴ یک مرجع تخصصی است. منتهی برخلاف دادرسی‌های تخصصی و دادگاه کیفری یک ویژه نوجوانان در مرحله محاکمه بدوی، این مرجع تخصصی در مرحله محاکمه تجدیدنظر یا رسیدگی کیفری درجه دو است. این ماده مقرر می‌دارد: «مرجع رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از آراء و تصمیمات دادگاه اطفال و نوجوانان، شعبه‌ای از دادگاه تجدیدنظر استان است...»

در اینجا دو نکته وجود دارد؛ یک این که با «روش شبکه‌ای» به راحتی می‌توان فهمید که عدم اصلاح عنوان «دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان» در این ماده با وجود اینکه اصلاح آن به «دادگاه ویژه رسیدگی به جرائم نوجوانان» در ماده ۳۱۵ اصلاحی ۲۴/۳/۹۴ یکی از ایرادهای انشایی پر تکرار مقنن است. نکته دیگر اینکه احاله در این دادگاه‌ها هم با استدلال مقرر در بند قبلی مجاز و با همان تشریفات ممکن است.

۱-۴-۳- احاله در دادگاه تجدیدنظر نظامی

طبق ماده ۵۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری: «وظایف، اختیارات، صلاحیت و تعداد اعضای دادگاه‌های نظامی دو، نظامی یک و تجدیدنظر نظامی همان است که در مورد دادگاه‌های کیفری دو، کیفری یک و تجدیدنظر استان مقرر شده است مگر مواردی که در این بخش به نحو دیگری درباره آن تعیین تکلیف شود.» همچنین طبق مواد ۵۶۸ و ۶۳۵ و

۶۴۸ مقررات رسیدگی دادگاه تجدیدنظر استان اصولاً در دادگاه تجدیدنظر نظامی عیناً اجرا می‌شود مگر حکم خاصی مانند مواد ۶۳۶ تا ۶۳۸ وجود داشته باشد.

اما نکته مهم این است چون در سازمان قضایی استان‌ها، رئیس دادگاه‌های نظامی بدوی و تجدیدنظر، یک مقام و آن نیز طبق ماده ۵۷۹ رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر نظامی استان است، ایراد قبل‌الذکر در مورد لزوم «درخواست رئیس حوزه قضایی» در ماده ۴۱۸ در مورد دادگاه‌های تجدیدنظر استان، در سازمان قضایی وجود ندارد و احاله در دادگاه‌های تجدیدنظر نظامی حتی در الفاظ قانون هم با هیچ مانعی مواجه نیست و تشریفات احاله همانند تشریفات احاله در دادگاه‌های بدوی نظامی و به شرح تبصره ماده ۴۱۸ است.

۱-۴-۴-۱- احاله در دادگاه تجدیدنظر ویژه روحانیت

همان‌طور که گفتیم آیین‌نامه ویژه روحانیت در همه چیز ویژه است از جمله در احاله و اطلاق ماده ۳۰ آیین‌نامه ویژه روحانیت علاوه بر دادسرای ویژه روحانیت شامل دادگاه‌های بدوی تجدیدنظر ویژه روحانیت هم می‌شود و کلاً و مطلقاً «به تشخیص دادستان منصوب» است. البته به نظر نگارنده طبق ماده ۵۲ آیین‌نامه ویژه روحانیت ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص جهات قانونی احاله به شرح زیر، در آن مرجع ویژه نیز لازم‌الاتباع است.

۲- جهات قانونی احاله کیفری

انجام احاله کیفری با تشریفات فوق، مستلزم وجود یک جهت قانونی نیز هست. زیرا احاله نیز به عنوان نهادی در دادرسی کیفری تابع اصل کلی «قانونی بودن دادرسی کیفری» مقرر در ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری است. این جهات به شرح زیر است:

۲-۱- جهات عام

جهات عام احاله کیفری در ماده ۴۱۹ آمده است که اعمال ماده ۴۱۸ و تبصره آن در هر مرجع قضایی و در هر مرحله از رسیدگی کیفری که باشد، منوط به وجود یکی از این جهات است. ماده ۴۱۹ می‌گوید: «احاله در موارد زیر صورت می‌گیرد: الف- متهم یا بیشتر متهمان در حوزه دادگاه دیگری اقامت داشته باشند. ب- محل وقوع جرم از دادگاه صالح دور باشد،

به نحوی که دادگاه دیگر به علت نزدیکی بودن به محل وقوع آن، آسان‌تر بتواند به موضوع رسیدگی کند.» در تبصره این ماده آمده است که «احاله پرونده نباید به کیفیتی باشد که موجب عسر و حرج شاکی و یا مدعی خصوصی شود.» برای شناخت شاکی و مدعی خصوصی باید سراغ ماده ۱۰ این قانون برویم و به تفاوت فنی آن‌ها دقت کنیم: «بزه دیده شخصی است که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان می‌گردد و چنانچه تعقیب مرتکب را درخواست کند، «شاکی» و هرگاه جبران ضرر و زیان وارده را مطالبه کند، «مدعی خصوصی» نامیده می‌شود.»

۲-۲- جهات خاص

در ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری مقنن نوع خاصی از احاله را با تشریفات خاص در مورد جرائم عمومی و انقلاب و در تبصره آن در مورد جرائم در صلاحیت سازمان قضایی بیان می‌کند. در واقع اینجا جهات قانونی و تشریفات با هم و یکجا آمده است و می‌توان آن را احاله کیفری خاص هم نامید. اما با توجه به احاله صدر ماده ۴۲۰ به ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری، اطلاق عنوان جهات خاص احاله کیفری به این ماده اولی است. این ماده می‌گوید: «علاوه بر موارد مذکور در ماده قبل، به منظور حفظ نظم و امنیت عمومی، بنا به پیشنهاد رئیس قوه قضائیه یا دادستان کل کشور و تجویز دیوان عالی کشور، رسیدگی به حوزه قضائی دیگر احاله می‌شود.» این مواردی است که به سازمان قضایی نیروهای مسلح و دادسرا و دادگاه‌های ویژه روحانیت مربوط نباشد. زیرا در مورد سازمان قضایی طبق تبصره این ماده باید رفتار شود: «در جرائم در صلاحیت سازمان قضائی نیروهای مسلح، رئیس این سازمان می‌تواند به منظور حفظ نظم و امنیت عمومی و رعایت مصالح نیروهای مسلح، پرونده را به حوزه قضائی دیگر احاله کند.» این تبصره شبیه ماده ۳۰ آیین‌نامه ویژه روحانیت است که شرح آن گذشت.

مسائل شکلی

اظهارنظر نهایی در قالب حکم یا قرار و به عبارت دیگر تصمیم‌گیری نهایی در قالب صدور رأی در هر مرجع رسیدگی تابع یکسری تشریفات قانونی است. این قرار تقریباً فاقد بیشتر آنهاست.

۱- عدم رعایت ماده ۱۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

طبق ماده ۱۱۵ نوشتن در حاشیه متن اوراق چاپی صورت‌مجلس اگر به امضای نگارنده آن نرسد، قسمت‌های خارج حاشیه را از اعتبار قانونی می‌اندازد. همچنین بین سطور نباید جای خالی وجود داشته باشد و باید سطور از اول تا آخر و پشت سرهم و بدون قلم‌خوردگی نگاشته شوند. در قرار صادره در چند قسمت، این ماده رعایت نشده است.

۲- عدم استفاده از سیستم مدیریت پرونده قضایی (سمپ)

به جهت رعایت دادرسی الکترونیکی و ایرادات بسیاری که در ناخوانا بودن دست خط بسیاری از قضات به جهت ضیق وقت و کثرت متون نگارشی آنها، هم در نگارش جدید و هم در نگارش سابق سمپ، تنظیم رایانه‌ای صورت‌مجلس دیده شده است اما در اینجا صورت‌مجلس دست‌نویس است. همچنین به دلیل عدم استفاده از سمپ، بعد از صدور قرار به تاریخ ۱۳۹۴/۸/۲۵ و تاریخ موافقت به تاریخ ۱۳۹۴/۸/۲۸، تاریخ آمار شدن این قرار توسط دفتر مربوط ۱۳۹۴/۸/۳۰ می‌باشد. علاوه بر این اگرچه ماده ۳۷۸ در مورد آرای دادگاه‌ها است، اما هرگز بدین معنی نیست که رعایت آنها در دادسرا لازم نیست. از این حیث در سمپ تفاوتی بین اظهارنظر نهایی دادسرا و دادگاه نیست. به هر حال به نظر نگارنده، تایپ قرار دادسرا در رایانه و در سیستم سمپ، اولی است و رویه غالب نیز همین است.

۳- عدم رعایت مهلت مقرر در ماده ۲۶۴ برای بازپرس

طبق ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری بازپرس پس از اظهارنظر نهایی خود: «پرونده را فوری نزد دادستان ارسال می‌کند.» اما در این پرونده تاریخ صدور قرار ۱۳۹۴/۸/۲۵ و تاریخ ارسال آن به مرجع اظهارنظر، ۱۳۹۴/۸/۲۸ یعنی سه روز پس از صدور قرار است.

۴- عدم درج عنوانی برای قرار

اگرچه قرارهای دادسرا از سوی مقنن دارای عناوین خاص و مقرر هستند اما در مورد پرونده‌هایی که بازپرس در یک اظهارنظر نهایی قصد صدور انواع مختلفی از قرار را دارد، به جای عنوان خاص یک قرار از عنوان کلی «قرار دادسرا» استفاده می‌کند. در این قرار، به دلیل عدم تصریح مقنن، عنوانی وجود ندارد اما بازپرس محترم اگر قائل به صدور قرار بوده حداقل از آن عنوان کلی می‌تواند بهره ببرد.

۵- ایرادات انشایی و املائی

ذکر عبارت «در خصوص گزارش پلیس» در ابتدای قرار مذکور، نه موجه است نه منطبق با قانون. پلیس یک واژه عامیانه و مبهم است. مقنن از عبارت «نیروی انتظامی» یا «ضابط دادگستری» استفاده کرده و رویه قضایی از عبارت مرجع انتظامی یا اشاره به واحد تخصصی مربوط استفاده می‌کنند. ذکر نام متهمان پرونده بدون پیشوندی محترمانه نظیر جناب و سرکار یا آقا و خانم نیز در رویه قضایی مرسوم نیست و کمی دور از اقتضای شأن والای مقام قضاوت است. همچنین، با وجود ۳۵ بار استفاده مقنن از واژه «متهمان» برای اشاره به حالت جمع واژه متهم (از جمله مواد ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۸ و.... قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲) استفاده از واژه «متهمین» که عربی است، نادرست و ناهماهنگ با قانون است.

مسائل ماهوی

این قرار از حیث نحوه تطابق احکام قانونی بر موضوع نیز حاوی ایرادات مهمی به شرح زیر است.

۱- ذکر جهت مبهم به عنوان توجیه قرار ابداعی

در متن قرار آمده است: «با عنایت به اقامت بیشتر متهمین در حوزه قضایی دیگر» و بدون ذکر عنوان حوزه قضایی و مرجع مربوط که درخواست احاله به آن مرجع باید انجام شود، قرار احاله «از آن حوزه به حوزه قضایی تهران» صادر شده و این ابهام ایراد آفرین است.

همچنین بازپرس محترم در خاتمه قرار، آن را قطعی اعلام نموده است، بدون آنکه مستند قانونی آن را ذکر کند.

۲- ابهام در محل اقامت متهمان

اگرچه بازپرس در بیان مشخصات متهمان فقط به ذکر نام و نام خانوادگی آن‌ها و بیان محل اقامتشان (تهران) در درون پرانتز، اکتفا نموده است، این امر وی را از این که بیان دارد بیشتر متهمان مقیم کدام حوزه قضایی هستند در مقام توجیه قرار ابداعی خود بی‌نیاز نمی‌کند. تجربه نشان داده است که عموم همکاران قضایی به دلیل عدم استفاده از سمپ و عدم شناسایی حوزه‌های قضایی استان تهران، حوزه قضایی شهرستان تهران را از غرب دادگاه عمومی بخش شریف‌آباد و در شرق حوزه قضایی شهریار و بهارستان و در جنوب حوزه قضایی رباط کریم و در شمال حوزه قضایی دماوند می‌دانند! در حالی که در سمپ و در قسمت اطلاعات اصلی در ارسال نامه‌های مکانیزه قضایی، به راحتی می‌توانند حوزه‌های قضایی تمام استان‌ها را از هم بازشناسند.

۳- عدم وجود جتهی به نام فقدان شاکی

در ماده ۴۲۰ فقدان شاکی از جهات عام یا خاص احاله نبوده و نیست. بلکه در مقام انجام احاله باید مدنظر درخواست کننده و موافقت کننده با درخواست احاله باشد.

۴- احاله به حوزه قضایی تهران

احاله از مرجعی به مرجع دیگر انجام می‌شود نه از حوزه‌ای به حوزه دیگر. به عبارت دیگر ظرف مکانی احاله، صلاحیت محلی است که در لسان مقنن بر «حوزه قضایی» تطابق داده می‌شود اما احاله درون این ظرف مکانی انجام می‌شود. لذا نباید با تفسیر ادبی از مقنن در ماده ۴۱۸ از واژه‌های قانون بدون توجه به معنا و مفهوم آن استفاده شود. لذا مقنن در ابتدای ماده ۴۱۸ می‌گوید: «در هر مرحله از رسیدگی کیفری» می‌تواند رسیدگی مقدماتی در دادسرا یا رسیدگی کیفری درجه یک یا دو باشد و سپس می‌گوید: «احاله پرونده از یک

حوزه قضائی به حوزه قضائی دیگر یک استان، صورت می گیرد.» بازپرس محترم در قرار نادرست ابداعي خویش ابتدای ماده ۴۱۸ را نادیده گرفته است.

۵- عدم رعایت استقلال بازپرس

طبق ماده ۲۶۹ مقنن اصل را بر استقلال بازپرس از دادستان قرار داده و هر مورد که اظهار نظر بازپرس در قالب قرارهای اعدادی، شبه نهایی، یا نهایی یا تصمیمات قضایی وی نیاز به تأیید یا موافقت دادستان داشته را مورد تصریح قرار داده است و در موارد سکوت باید به اصل رجوع کرد؛ بنابراین چون قرار ابداعي همکار محترم در قانون نیامده است، طبعاً تأیید آن توسط دادستان نیز در قانون نیامده است و اساساً ارسال آن به اظهار نظر خلاف ماده ۲۶۹ است. در ماده ۴۱۸ و تبصره آن نیز، دادستان درخواست کننده است نه تأیید کننده درخواست بازپرس.

۶- اشاره به لزوم اخذ موافقت دیوان عالی کشور و عدم اخذ آن

در انتهای قرار مذکور آمده است: «قرار صادره در صورت موافقت دادستان محترم و دیوان معظم عالی کشور قطعی است.» حال آنکه در قبل و بعد از انقلاب و در هیچ قانونی قرار بازپرس اولاً به موافقت بیش از یک نفر نیاز نداشته و ثانیاً در هیچ حالتی مرجع تأیید قرار بازپرس، دیوان عالی کشور نبوده و نیست. ثالثاً چنین موافقتی در پرونده اخذ نشده است و پرونده بدون اخذ موافقت دیوان عالی کشور ارسال شده است.

۷- موافقت عجیب معاون دادستان شهرستان مربوط

عجیب تر از قرار ابداعي احاله، موافقت با آن از سوی معاون دادستان شهرستان مربوط است. صرف نظر از اینکه در ماده ۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری، معاون دادستان و دادیاران در حدود «ارجاع دادستان» دارای «تمام وظایف و اختیارات» دادستان هستند؛ اولاً اصل عدم تفویض وظایف و اختیارات دادستان به معاون و دادیاران است مگر اینکه دادستان نباشد یا اگر هست، همه یا بخشی از آن‌ها به معاون یا دادیار ارجاع داده شود. لذا رویه برخی شعب دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور آن است که در موارد مشابه، در صورت عدم

ارائه مستند تفویض اختیار، از پذیرش آن درخواست امتناع می‌کنند. ثانیاً حتی با فرض ارجاع این وظیفه به آن معاون و قائم به شخص دادستان نبودن این تکلیف قانونی، معاون باید با تلقی قرار صادره به درخواست بازپرس برای احاله، وفق ماده ۴۱۸ اقدام به درخواست احاله می‌کند و اگر چنین اختیاری ندارد، باید مراتب را به دادستان اعلام تا درخواست احاله کند نه این که با قرار احاله موافقت کند.